



سید نورالدین رضوی سروستانی:

«دانش موسیقی» مهم‌تر از خوانندگی یا نوازندگی است

● محمد حسین جهان بکام - شیراز

... در اتاق ساده درس استاد رضوی دفی به دیوار آویخته است و روی دف با خطی خوش نوشته شده: مرا در دل پاک خود جای ده. و ما این عقیده استاد را در طرز ظهور او بر صحنه‌ها درک کرده بودیم؛ که همیشه دو زانور و به روی مستمعین می‌نشاند و به گفته شاگردانش هیچگاه به هنگام اجرای برنامه بی‌وضو نبوده است و به راستی که هارمونی صدا و سلوک و صفا در سید نورالدین رضوی سروستانی همانا تصویر مجد و شکوه و قداست موسیقی اصیل ایرانی است. رضوی درد دل مفصل خود را در آمدی بر این مصاحبه می‌خواهند و ما نیز به پاس خلوص ایشان که قریب به چهار دهه از زندگی‌شان با اصالت موسیقی ایران در آمیخته است می‌پذیریم.

سپرد. برای انجام گفتگویی با استاد به کوی محبت رفتیم و در خانه همیشه گشوده‌اش را زدیم و بی هیچ تکلفی وارد شدیم؛ که اگر ما قلندر نبودیم، او قلندر نواز و میهماندوست بود. ایشان را همین چند هفته پیش در برنامه‌ای که سیمای فارس ترتیب داده بود در جهاد دانشگاهی شیراز بر روی صحنه دیده بودیم و نیز استاد شفیع‌یان را که با سنتور خود تحریرهای حریرش را سایه می‌زد و ما نرم و آهسته انگار که هردو صدا یکی باشند به دنبال آن فرشته نازک بال خیال می‌رفتیم و ساعتی را در سیری روحی به گستره مخیلی سنبله‌ها و کشتزارهایی که نسیم رقصنده بر سر آنها دست نوازش می‌کشید، و نیز به نوعی وحدت درونی شکوهمند می‌رسیدیم و احساسی بدیع و بی‌بدیل را دیگر بار تجربه می‌کردیم.

□ □ سید نورالدین رضوی سروستانی استاد آواز و موسیقی اصیل ایرانی هم اینک در خانه‌ای کوچک در کوی محبت شیراز در کار پرورش استعداد های نو شکفته است. وی در بیستم فروردین ماه ۱۳۱۴ در سروستان فارس دیده به رویای زندگی گشود و از ۲۳ سالگی برای درک محضر استادان فن به تهران هجرت کرد و پس از سالها طی طریق نزد استادانی مانند مشیر معظم افشار، مرتضی محجوبی، رضا ورزنده، احمد عبادی، تاج‌نیا، علی اکبر خان شهنازی، سلیمان امیرقاسمی و بهاری آخرا لامر به محضر استاد نورعلی خان پرومند نیز راه یافت و تا پایان زندگی آن مرحوم زانوی ادب بر آستان و گوش هوش بر زمزمه‌های نهانش نهاد و سپس مدتی را نیز با استاد محمود کریمی و استاد عبدالله خان دوامی ره

■ «... موسیقی ایرانی درخت تناوری است که ریشه در خاک چند هزار ساله ما دارد. قرنها می گذرد و متأسفانه برای شناخت این موسیقی نجیب و پرمهر که برای پرورش نهال کمال و معرفت انسانی بستر مناسبی است و ما را به خویشترنگی و تفکر و تأمل در خویش ترغیب می کند، چنانکه باید و شاید حق مطلب ادا نشده است. و هنوز هم هیچگونه ابزار کار آمدی برای شناخت کامل این موسیقی دردسترس مردم نیست. چند وقت پیش جوان تحصیل کرده ای برای فراگیری ردیفهای آوازی نزد این حقیر آمده بود. ضمن صحبت، به سه تازی که به دیوار آویخته بودم اشاره کرد و گفت: ببخشید، این «مزقان» را چگونه می نوازند؟ من شرمنده و البته با احتیاط - که نشکند - گفتم این مزقان نیست. نامش «سه تار» است و این طور هم نواخته می شود. حالا که بحمدالله مراکز فساد تعطیل و در کاباره ها و دانشگاه ها بسته شده، ما به این جوان و امثال او چه داده ایم؟ او از «فرهنگ خودی» چه می داند؟ در سال ۵۴ در دانشگاه «فرهام» انگلستان کنسرتی داشتیم. در حین اجرا پیرمردی که در میان تماشاچیان بود توجه ام را به خود جلب کرد و مشاهده کردم که او همچون ما ایرانیان علاقه مند به موسیقی خودمان، هنگام شنیدن کنسرت چشمهایش را برهم گذاشته است. وقتی کنسرت به پایان رسید از صحنه پایین آمدم و نزد او رفتم و با کمک یکی از همراهانم که زبان فرانسه می دانست با وی صحبت کردم و فهمیدم که از موسیقیدانان شرق شناس است. پرسیدم که استنباط شما از موسیقی ایرانی چیست و چرا مثل ایرانیها با چشمان بسته به این موسیقی گوش می دادید؟ گفتم: ابتدا سازها را دیدم که چطور با عشق و محبت در آغوش نوازنده ها قرار گرفته و بعد صدای آنها را شنیدم که چه خوش نواختند و هنگامی که تو شروع به خواندن شعر حافظ کردی احساس کردم جاذبه ای مرا به درون خود می کشد و به خلسه ام می برد. اما در این میان چیزی مانع این حالت بود و ارتباط را قطع می کرد و آن مانع، چشمهایم بود. وقتی که چشمها را بستم حالتی عجیب و دلنشین به من دست داد و هرچه عمیق تر گوش فرامی دام خودم را سبکتر احساس می کردم تا آنجا که به قدر زیتونی شدم در برابر کوهی سر به آسمان برداشته! این تعبیر و استنباط مردی مطلع و با فرهنگ از دیرای دیگر درباره موسیقی ما است. در رژیم سابق سعی بر این بود که موسیقی مطهر ما را به طرق مختلف به سمت فساد سوق دهند ولی آنها اشتباه می کردند. چون این هنر ارزشمند را بزرگانی چون طاهرزاده و درویش خان و امثال سماع حضور همانند نوا و ندایی آسمانی در سینه و دستهای پاک و مزه به ودیعه گذاشته و سفارش کرده اند که در سینه و دستهای پاک و مزه جای داده شود. حتی کشاندن موسیقی ایرانی به کاباره ها، تزریق موسیقی غربی از نوع فاسد و مبتذل آن به تلویزیون و رادیو و به عرش رساندن آن از طریق تبلیغات وسیع هم نتوانست اندکی سستی و خلل در پایه های این بنای مستحکم ایجاد کند و تنها باعث بی اعتباری خوانندگان و نوازندگان بی مایه و رهبر معظم انقلاب اسلامی فرموده اند ایران هم

اینک در معرض هجوم فرهنگی غرب است و ایشان به دفعات نسبت به این تهاجم هشدار داده اند. سؤال من این است که دست اندرکاران فرهنگی و هنری کشور برای مقابله با چنین تهاجمی چه کرده اند و تاکنون چه عکس العمل مؤثری از خودشان بروز داده اند؟ آیا نمایش سرود یک گروه کر توجوان از مرکز یزد و دیگر مراکز کشور آن هم با همراهی چندین «ارگ و آوردانی» در روزهایی که در جمهوری اسلامی روزهای مقدسی هستند مبارزه با تهاجم فرهنگی است؟ آنهم با استفاده از نوجوانانی که سرمایه های آینده و مخازن اصلی این مملکت هستند و در سنی قرار دارند که هر یک هر خوب یا بدی را که به آنها پیاموزند، به نمایش می گذارند.

چه شده است که تار یا سه تار یا ستوریانی و انواع سازهای ایرانی که ریشه در فرهنگ چند هزار ساله دارد ارج و فریش را از دست داده است ولی این «ارگ» که سازی وارداتی و مخرب است، همچنان تبلیغ می شود و لابد باید منتظر همان خوانندگان و نوازندگان شش و هشت زمان گذشته هم باشیم که برای سرگرمی مردم قدم رنجه فرموده و صداسیما را با حضور خود متور کنند. آیا این مقابله با تهاجم فرهنگی در زمینه های هنری است؟ خواننده ای که اشعار آسمانی حافظ را با سازهای ملی می خواند آقدر بی اعتبار و بی منزلت شده و از چشم افتاده است که تلویزیون دون شأن خود می داند چهره او و استادان نوازنده اش را نشان دهد اما بیست ارگ نواز و چهل سرودخوان گروه کر را از شهری به اصطلاح مذهبی مانند شهر یزد به کرات و بارها و بارها نشان می دهند. به نظر من دست اندرکاران فرهنگ کشور باید تکلیف خودشان را با موسیقی، نوازنده و خواننده اصیل ایرانی روشن کنند که آیا این موسیقی مشروعیت دارد یا خیر. اگر دارد برخوردی چنین با کسانی که سالیان سال در راه اعتلای هنر موسیقی استخوان خرد کرده اند صحیح نیست. اگر معدودی افراد که با موسیقی سنتی سر عناد و لجاج دارند تصور می کنند می توانند این هنر اصیل را به بیراهه بکشاند، سخت در اشتباهند. چه موسیقی پاک ایرانی یادزهر این سم را در درون خود دارد و موسیقیدانان و خوانندگان بنام که حرمت این موسیقی را می دانند بی هیچ جار و جنجال و توقعی این حریم مقدس را پاس خواهند داشت و این هشدار است به تمامی کسانی که به رغم تذکرات مقام رهبری و دیدگاههای مسوولین فرهنگی جمهوری اسلامی عمل می کنند و یا نا بخردانه آلت دست بیگانه و جاده صاف کن این تهاجم می شوند.

اگر ضابطه ها جای رابطه ها را بگیرند چطور امکان دارد کسانی بتوانند این چنین اصالتهایی را لگدمال اغراض و اهداف و بی کفایتی خود سازند؟ اگر اشخاص صاحب نظر و کاردان در هر بخش فرهنگی و درخصوص موسیقی در رأس کار باشند امکان ندارد تلویزیون آلت دست و مبلغ موسیقی بی ارزش غرب شود. حرمت موسیقی و موسیقیدان سنتی را اهل راز می دانند نه کسانی که در همه جا و بر همه چیز مدعی اند.

سالها قبل به این حقیر می گفتند تو مطربی و کار و زندگی ات بر مدار حرام است. در شیراز به من می گفتند تو باید بدون ساز و روی صحنه بروی و برای تماشاچیان بیخونی و گرنه حق نداری به زیارت تربت حافظ بروی! و یا اینکه با بی انصافی و با قلم زهر آلوده در برخی نشریات مطالبی را علیه موسیقی اصیل ایران و استادان آن می نویسند. کسانی که من خود شاهد و ناظر تلاش بی وقفه ایشان در مرکز حفظ و اشاعه موسیقی اصیل سنتی و جاهای دیگر بودم و می دیدم که سالها با حفظ حرمت و شخصیت خود در مقام یک هنرمند متعهد و محبوب و هنرمند زحمت می کشند تا بتوانند ردیفهای موسیقی را فراگیرند.

من شاهد بودم که بعضی هنرمندان متعهدی که امروز آماج حملات بی خبران از هنر قرار گرفته اند، روزهایی را با زبان روزه در اتاقی در بسته تمرین می کردند تا اصالت یک هنرمند مسلمان ایرانی را حفظ کنند. من از اساتید بحق می پرسم تا کی باید نظاره گر تحقیر و خیف شدن موسیقی و موسیقیدانان خود باشیم؟ این چنین برخوردی با موسیقی که عده ای فرصت طلب در پیش گرفته اند، فساد فرهنگی و اخلاقی را در پی دارد و هنرمندان واقعی این مرز و بوم را از صحنه های هنری کنار می گذارد و صدماتی را به آنان وارد می آورد که جبران پذیر نخواهد بود و اگر چنین پیش برویم ممکن است حتی جوانان و نوجوانانی که سرمایه های واقعی این مملکت هستند ناآگاهانه و خدای ناکرده خود پرچمدار هجوم فرهنگی غرب شوند. من فکر می کنم وقت آن رسیده است که در سیاستهایمان در زمینه هنر موسیقی تجدید نظر کنیم. همه ما خوب می دانیم که فساد فرهنگی مخرب است و هیچگاه سازندگی به سادگی ویران کردن نیست. ساختن و ابداع و خلق، مرد میدان می خواهد. به همین جهت بگذارید حرف دلم را بگویم: ای آقایان غریزه که غریب زدگی خودتان را به دلایلی که بر همه روشن است کتمان می کنید، اینگونه این جوانان معصوم را آلت دست خود نکنید و این چنین آنان را با این فرهنگ انسان ساز، بیگانه و آنها را از آن جدا ن سازند، و البته این را هم بدانید که اساتید بااصالت و ذل سوز بیکار نمی نشینند و با پرورش انسانهای وارسته متعهد و با استعداد تا آنجا که در توان دارند به وظیفه خود عمل می کنند تا این درخت بارآور همیشه بهار بماند. نکته ای که هنوز برای من در پرده ابهام است اینکه چرا اهداف انسان ساز این موسیقی بیان نمی شود. موسیقی سنتی صرفاً نوشتن و ساختن و نواختن و خوش خواندن و کف زدن و هو و جنجال نیست. موسیقی ما پیامهایی را در بردارد و هر پیامش دنیایی از رمز و راز زیبایی و حس پرستش است که گوش دل بایدش سپرد.

تا نگریدی آشنا زین پرده رمزی نشنوی

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

به قول آن رند شیرازی:

رباب و چنگ به بانگ بلند می گویند

که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید
باید این گوشه نشینان و این موی سپید کردگان در
راه اعتلای هنر با ارزش موسیقی را ارج نهاد و به کار

دعوتشان کرد تا آثار ارزشمند خود را ارائه دهند. باید این بازار بی محتوای نوار و این صداهای درهم نهی از هنر که بلای عرصه شعر و ادب و هنر است از رونق و رواج بیفتند و این ابرهای سیاه بی باران کنار زده شوند تا بتوانیم درخشش موسیقی پرفروغ اصیل را ببینیم. و باید کسی این خرمهره‌ها را برچیند تا گوهر واقعی چنان که باید و شاید مجاللی بیابد. هنرمند باید سخن و کلامی عطر آگین و چهره‌ای درخشان از فضیلت پرونی داشته باشد. هنرمند عاری از فضل و دانش هنرمند نیست. بویژه در رشته موسیقی. هنرمند باید از شادکامی مردم شادمان و از آلام ورنج آنها نالان باشد. آوایی که از چنین حنجره‌ای برآید آرام است و آرامش بخش. آوایی است متین و نجیب. از دل برمی آید و بردل می نشیند و در هیئت اشک دوباره گوهر می نماید. هنرمند باید متواضع باشد. قداست موسیقی را باید نگاه داشت. حرمت این موسیقی را نباید شکست. هرکسی را نمی توان روانه صحنه کرد. صحنه هنر مانند معبد است. باید حرمت و قداست آن را حفظ کرد. هر کس چیزکی نواخت و چیزکی خواند شایسته تکیه زدن بر جایگاه طاهرزاده‌ها و درویش‌خان‌ها و سماع حضورها نیست. متأسفانه امروزه ما می بینیم اینگونه بی حرمتی‌ها رواج نازیبا پیدا کرده است. و باید گفت که لازمه برخورداری از چشمه فیاض موسیقی سنتی، سالها زانو به زانوی استاد نشستن و تلمذ و غور و تفحص است و این به دست نمی آید مگر با تلطیف روح، بلندای نظر و همت، علو طبع و آزادگی و قبول شاگردی و دوری از کبر و نخوت و دیگر صفات ناپسند انسانی.

□ آقای رضوی، چگونه و از چه زمانی به موسیقی و آواز روی آوردید؟

■ من در بیستم فروردین ۱۳۱۴ به دنیا آمدم، ۵ ساله بودم - تصور می کنم - که مرتب سروصدا می کردم و همسایه‌ها از سروصدای من ناراحت می شدند. در سن ۷ سالگی که به مدرسه می رفتم معلم ما را تشویق به نماز و اذان می کرد و بچه‌ها را که به مسجد می برد از من می خواست که اقامه بگویم و از آن پس هر گاه در سروستان امام جماعت می خواست نماز بخواند من باید حاضر می شدم و در همانجا شخصی به نام کربلایی اسماعیل که به او «کل اسمال» می گفتند. ایشان تعزیه می خواند و نقش شبیه اما حسن (ع) را بازی می کرد و مغازه پارچه فروشی داشت. همین آقا اذان را با تحریر به من آموخت و من در همان دوره احساس می کردم که صدایم از صدای دیگر بچه‌ها راس‌تر است و چیزی در صدای من هست که در صدای آنها نیست. بعدها به ۱۵ سالگی که رسیدم ناگهان صدایم گرفت و همه را ناراحت کرد. مادرم مرتب گریه می کرد و اشک ریزان از خدامی خواست که «خدایا صدای بچه‌ام را برگردان».

من آن دوره ماههای رمضان شبها به پشت بام می رفتم و با صدای بلند مناجات می خواندم. مادرم نذر کرد که اگر صدایم باز شود گوسفندی قربانی کند. یکی دو سال بعد از آن ماجرا مرحوم ادیب خوانساری به شیراز آمده بود يك نفر مرا به ایشان معرفی کرد و استاد وقتی صدایم را شنیدند گفتند شما وارد بلوغ شده اید و بعد

صدایت خوب و مردانه می شود و آنوقت دیگر صدایت جیغ نیست و الان به خودت فشار نیاور. بعدا در سن ۱۷ یا ۱۸ سالگی صدایم رسا و مردانه شد.

□ شما به خواجه حافظ شیرازی زیاد علاقه نشان می دهید. ریشه این ارادت در کجاست؟

■ بله عرض می کنم. در همان سن ۱۸ سالگی در شیراز خدمت شخص صاحب کرامتی حضور پیدا می کردم که ایشان نظر خاصی به من داشتند. در جلساتی که خدمت این شخصیت عرفانی می رسیدیم بیشتر از همه اشعار خواجه حافظ و فخرالدین عراقی خوانده می شد. يك شب به خواب دیدم که همین شخصیت در هیاتی روحانی و در کسوتی زیبا کنار تربت حافظ نشسته است. آنجا دیوان حافظ را به من داد و من از آن شب به بعد احساس خاصی نسبت به خواجه پیدا کردم.

□ شاگردانان می گویند شما همیشه به هنگام اجرای برنامه با وضو هستید. اساس این اعتقاد چیست؟

■ من همانطور که برای غزلهای حضرت خواجه فوق العاده احترام و اهمیت قائم، چنین دیدگاهی نیز نسبت به موسیقی دارم. از همین رو همانگونه که مقیدم با وضو به سراغ دیوان خواجه شمس الدین بروم، سعی می کنم وقتی که می خواهم آواز بخوانم با وضو باشم. در کلاس هم هر وقت اشعار حافظ کار می شود توصیه کرده‌ام دوستانی که این ابیات آسمانی را می خوانند سعی کنند با وضو و پاکیزه باشند. موسیقی برای من يك موهبت الهی است و این اعتقاد من است. موسیقی واقعا برای تزکیه روح موهبتی الهی است و این را هم بگویم که این حرفها برای جانماز آب کشیدن نیست. حالا بعضی‌ها هم ممکن است خوششان نیاید. اهمیتی ندارد. هنرجو به این تابلو که می نگرد: «هنرجویان عزیز که در جلسه فراگیری گوشه‌های آوازی شرکت می کنند دانش و وضو را فراموش نفرمایند.» اگر اهل باشد می ماند و اگر نباشد از همان راهی که آمده است برمی گردد. الان تنها ۲۰ نفر اینجا مانده‌اند. و به نظر من اینها همانهایی هستند که باید باشند.

□ استاد، شما موسیقی را نزد چه اساتیدی کار کرده اید؟

■ در سال ۱۳۳۷ شخصی به نام مهندس قانع در شیراز به من گفت اگر به تهران بروم به استاد نورعلی خان برومند معرفی می شوم. من آن موقع در هفت تنان شیراز می خواندم. اما احساس می کردم پیشرفتی ندارم. البته قبل از آن در سن ۲۰ سالگی به وسیله داماد جناب آقای مشیرمعمظم افشار که استاد سه تار هستند با ایشان آشنا شده بودم و در شیراز مرتب خدمتشان می رسیدم. بعد خانواده را برداشتم و برای درك محضر استاد نورعلی خان برومند راهی تهران شدم. در آن دوره ما يك پسر ۸ ماهه داشتیم و همه وسایل زندگانی مان عبارت بود از ۲ تخته زیلو، یکدست لحاف و تشك، يك تختخواب سفری و یکدست وسایل تهیه چای. از طریق جاده‌های خاکی

آن زمان ابتدا به اصفهان و بعد با ماشین باری به تهران رفتم.

در تهران با آقای داود پیرنیا که تهیه کننده برنامه گلها در رادیو بود آشنا شدم و بعد يك سال ونیم خدمت مرحوم رضا ورزنده بودم که نوازنده سنتور بودند. پس از مدتی به مرحوم استاد احمد عبادی معرفی شدم و مدتها در خدمت ایشان بودم. سپس يك تابستان وقفه در کار پیش آمد چون استاد با خانواده به بیلاق رفته بودند و من به وسیله دختر آقای تاج نیا به خدمت آقای تاج نیا که سه تار می نواختند معرفی شدم و مدتی به منزل ایشان می رفتم. در منزل آقای تاج نیا با هنرمندان دیگری از جمله ارسلان درگاهی و دوستی بنام محمد شهنازی آشنا شده بودم که فرد اخیر مرا به استاد علی اکبر شهنازی معرفی کرد که مکتبشان در شمس العماره بود و کلاس تار داشتند و مدتها خدمت ایشان می رسیدیم. خانم محترمی بنام فاطمه خانم دستیارشان بود، و شخصی هم بود بنام آقای کهندانی که ما را در ریتم کمک می کرد. بعدها استاد شهنازی مرا به مکتب استاد سلیمان امیرقاسمی بردند که ایشان تدریس آوازی می کردند و استاد اصغر بهاری هم به آنجا می آمدند.

□ چگونه به محضر استاد نورعلی خان برومند راه یافتید و چه خاطره‌ای از ایشان دارید؟

■ در همان مکتب استاد سلیمان امیرقاسمی که بودیم يك روز يك آقای که دست در دست جوانی داشتند به جلسه آمدند. آن آقا که من ایشان را نمی شناختم نشستند و پس از لحظه‌ای گفتند: «به پسر شیرازی می گویند صدای خوبی دارد این کیه؟ کجاست؟» استاد امیرقاسمی فرمودند: ایشان الان در حضور شماست.

ایشان دوباره پرسیدند: «چیزی یاد گرفته؟» آقای امیرقاسمی گفتند: بله، داریم با ایشان کار می کنیم.

آن آقا گفتند: «ایشان نمی شه يك چیزی بخوانند؟»

آقای بهاری که در جلسه حضور داشتند و یولن را برداشتند و در دستگاه همایون زدند و من چند بیتی در این دستگاه با یولن استاد بهاری خواندم دست آخر هوس جوانی ام منتظر بود که این شخص ناشناس تشویقش کند.

ایشان پرسیدند: «تمام شد؟» گفتم: بله.

گفتند: «خیلی بد خواندید.»

در ذهنم غوغایی بها شد و احساس افسردگی و شکست کردم. يك مرتبه استاد امیرقاسمی گفتند: جناب آقای استاد برومند...

تا اسم استاد برومند را شنیدم پریدم وسط مجلس و هرچه را در جستجوی استاد کشیده بودم به درد دل نشستم و گفتم اگر من می دانستم که شما همان عزیزی هستید که در به در به دنبالتان گشته‌ام جسارت نمی کردم پیش روی شما بخوانم و ایشان

گفتند: «بسر جان، زیاد ناامید نباش. صدایت خیلی خوب است و من گفتم بد می‌خوانی. اگر صدایت پرورش یابد و حوصله به خرج دهی موفق می‌شوی.» ایشان با چند کلمه تلخی احساس پیشین را به شیرینی بدل کردند. بعداً گاهی به منزل آقای امیر قاسمی می‌آمدند و به آقای بهاری گفته بودند ایشان را به منزل ببر و من برای آموزش به آنجا می‌آیم و من از آن روز به بعد حدوداً ۸ سال نزد استاد برومند بودم تا سال ۴۷ که مرکز حفظ و اشاعه تاسیس شد و من رسماً تحت نظر ایشان کار می‌کردم.

□ استاد برومند چه سبکی کار می‌کردند؟

■ ایشان سبک ظاهرزاده را به ما آموختند و این سبک چنان با سرشت ما عجین شد که گرچه بعد از ایشان نزد استاد محمود کریمی و مرحوم عبدالله خان دوامی هم کار کردم اما با وجود سبک آموزش استاد برومند هیچ حال و هوای دیگری در ذهن ما تأثیر نمی‌گذاشت و نگذاشت و دقایق و بدیعی که در محضر استاد برومند یافتیم در هیچ حای دیگری نبود.

□ خاطره دیگری هم از استاد برومند دارید؟

■ گاهی که سرحال بودند در جمع هنرمندان مرکز حفظ و اشاعه که کمتر از ۲۰ نفر بودند پس از کلاس صحبت‌هایی خارج از درس پیش می‌آمد و من گاه از ایشان می‌پرسیدم شما وقتی که با این هنرجویان کار می‌کنید، در نهایت خسته نمی‌شوید؟ و ایشان می‌فرمودند: وقتی با شما کار می‌کنم و کار را یاد گرفته‌اید احساس می‌کنم در اوج عشقم و هیچ لحظه‌ای در زندگی لذتبخش‌تر از این لحظه نبوده و نیست.

□ نقش ادبیات در موسیقی را چگونه

می‌بینید؟

■ این دورا نمی‌توان از هم جدا کرد و به نظر من موسیقی تصویر ذهنی شعر است. ما در کنار فراگیری موسیقی همیشه در جلسات و انجمنهای ادبی تهران حضور می‌یافتیم و استفاده می‌کردیم. آن دوره که امثال دکتر ناظرزاده کرمانی در این جلسات شرکت می‌کرد ما با انجمنهای ادبی فردوس و حافظ آشنا و در تماس بودیم و در طول ایام هفته نیز به حضور دکتر ناظرزاده می‌رسیدیم و ایشان ما را با شعر آشنا می‌کرد و اگر خواننده‌ای معانی و ظرایف شعر آوازش را با تمام وجود درک نکرده باشد نمی‌تواند از عهده کار برآید ما امروز خوانندگانی را می‌بینیم که فقط بلندند شعری را شروع و پشتش دلی دلی کنند ولی کسی که سالها زانو به زانوی استاد نشسته هیچگاه راضی به ارائه چنین چیزهای بی‌محتوا نمی‌شود. به عقیده من باید علم و دانش موسیقی را آموخت، نه دانش خوانندگی یا نوازندگی را. اگر فراگیری ما صرفاً به خاطر خواننده یا نوازنده شدن باشد همین می‌شود که می‌بینیم. یکی از این خوانندگان شعری را از حضرت حافظ چنان می‌خواند که من تنها با شنیدن تخلص خواجه و از ردیف ابروی شعری بردم که این دارد غزلی از حضرت خواجه را می‌خواند
مثلاً غزلی از حافظ با مطلع:

بیا تا گل برفشانیم و می در ساغر اندازیم

فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو دراندازیم

بسیار نشاط انگیز است و به لحاظ معنی، ریتم شاد می‌پذیرد. و این را چنانکه خواننده آید نمی‌شود در ۸٪ سنگین و یا ۶٪ گنجانند و ۴٪ زیبا به آن می‌خورد و ریتم تند هم می‌خواهد. بعضی‌ها به هیچ وجه به ریتم مناسب با وزن و معانی خاص شعر توجهی نمی‌کنند و غزل‌های حافظ و سعدی و مولانا به این وسیله لت و پار می‌شود.

استاد برومند می‌گفت: «ملودی را فدای شعر کنید، نه شعر را فدای ملودی.» و حتی ایشان با این که کسی ضمه یا حتی واو به آخر مصاربع اضافه کند مخالفت می‌کردند و به نظر من همانطور که عرض شد خواننده‌ای که شیفته دانش موسیقی نیست موسیقی را زشت ارائه می‌دهد.

□ شما تاکنون سفرهایی هم به خارج از

کشور داشته‌اید، در چه کشورهایی برنامه

ارائه کرده‌اید و هدف چه بوده است؟

■ چندین سفر به انگلستان، فرانسه، بلژیک، آمریکا، ژاپن، سوئیس، تونس، آلمان و ایتالیا داشتیم که کنسرت‌هایی برای شناساندن موسیقی اصیل ایرانی در آن کشورها اجرا شد و این کنسرت‌ها با توجه به هدفی که عرض کردم در حضور شرق شناسان و موسیقی دانان انجام می‌شد. چند سفر نیز با موریس بزار بودیم که ایشان بالترین بود و برنامه‌ای داشت با عنوان «باله گلستان» این باله را براساس بخش‌هایی از گلستان سعدی و اشعار مولانا تنظیم کرده بود و با قطعه آوازی که من با سه تار استاد ذوالفتون می‌خواندم همراهی می‌شد. جایی از ایشان پرسیده بودند کدام قسمت باله برای شما اهمیت دارد؟ وی گفته بود قسمتی که نورالدین و ذوالفتون با من همراهی می‌کنند. به طور کلی هدف از سفرها شناساندن موسیقی اصیل ایرانی بود.

□ شنیده‌ایم شما گاهی دیوان حافظ را

هنگام اجرای برنامه به مردم می‌دهید و آنها

تفال می‌زنند و همان شعری را که آمده است

می‌خوانند. در این گونه موارد آیا مشکلی به

لحاظ هماهنگی پیش نمی‌آید؟

■ این کار البته سخت‌تر از کاری است که از قبل تمرین شده باشد، ولی عیبی هم ندارد که مقداری هم با استفاده از تجربه‌ها کار کنیم. در این گونه موارد چهره‌های مردم را که می‌بینیم الهام بخش است و آواز را براساس همان چیزی که از خود مردم گرفته‌ام ارائه می‌دهم. بعد از تفال به حافظ بانوازنده تبادل نظر می‌کنیم تا کونک سازش را بر مبنای آن چیزی که باید خوانده شود تنظیم کند و با حفظ مناسبت ریتم شعر با آواز و آهنگ و حفظ هارمونی شروع به خواندن می‌کنیم و گاه هم اتفاق می‌افتد که قطعه فی البداهه پس از کنسرت بسیار بهتر از آن چیزی در می‌آید که مدتها تمرین کرده‌ایم. من عموماً در کنسرت‌هایم از چارچوب کلاسه شده خارج می‌شوم. در این چارچوب نمی‌توان نیاز روحی مردم را برآورده ساخت. به هر حال برنامه‌ها باید «حال» باشد، نه قال و مقال. در موسیقی اصیل ایرانی بدیهه‌خوانی و بدیهه نوازی رکن کار و عظمت موسیقی است و متأسفانه اخیراً می‌بینیم که این موضوع مهم را به سخره گرفته‌اند...

□ از اینکه فرصتی را در اختیار ما گذاشتید تشکر می‌کنیم.
■ من هم از شما متشکرم.